

بررسی فقهی - حقوقی بیع اعضای بدن

فاطمه رضایی^۱

چکیده

نحوه ارتباط انسان با اعضای بدن خود، از مباحثی است که امروزه در حل برخی مسائل مستحدثه مورد توجه قرار گرفته است. تعیین نوع این رابطه، حدود تصرفات انسان را مشخص می‌کند. ماهیت این رابطه در کلام فقیهان و برخی نویسندگان با عنوان رابطه تملیکی، یعنی ملکیت ذاتی و اعتباری و تسلیطی تبیین شده است. با بررسی ادله فقهی و مبانی حقوقی، این رابطه از نوع سلطنت است. رابطه انسان با اعضای بدن خود، چه با تعبیر مالکیت ذاتی به کار رود و چه با تعبیر سلطنت و حق تصرف، حاکی از یک معناست و آن، سیطره و سلطه انسان بر اعضای خویش است. از آثار تبیین این رابطه، مشخص شدن پاسخ این پرسش است که آیا انسان در برابر اعضای عضو از بدن خود به دیگری، می‌تواند طلب عوض کند و آن را در قالب خرید و فروش طرح کند یا اینکه چنین اختیاری ندارد. آنچه از بررسی اقوال و ادله به دست می‌آید این است که اگر به هر دلیلی، عضو از بدن انسان قطع شود، عنوان مال بر آن صدق می‌کند و قابل معاوضه و خرید و فروش خواهد بود.

واژگان کلیدی: بیع، اعضای بدن.

۱. مقدمه

انسان در طول حیات خود با حوادث گوناگونی مانند جنگ، بیماری و... روبرو می‌شود که ممکن است باعث نقص عضو و یا از دست دادن اعضای بدنش شود. از این رو، بشر همواره درصد یافتن راه‌هایی برای جبران این آثار سوء بوده که ساخت اعضای مصنوعی بدن یکی از آنهاست. یکی از روش‌های جدید درمانی، پیوند اعضا و استفاده از اندام‌های افراد دیگر در بدن فرد نیازمند است. اعضای مورد نیاز برای پیوند به دو طریق تأمین می‌شود. یکی تهیه عضو از جسد و دیگری استفاده از برخی اعضای شخص زنده. تأمین عضو یا به صورت رایگان و یا در قبال گرفتن مبلغی پول انجام می‌شود. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا مبادله با اعضای بدن صحیح است؟ در پاسخ به این سؤال، تعیین نوع ارتباط انسان با اعضای بدن، نکته اساسی است. مقاله حاضر به بررسی این موضوع می‌پردازد. درباره نوع رابطه انسان با اعضای بدن، نظرات مختلفی از

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، افغانستان.

سوی فقها و حقوق دانان ارائه شده است.

تعبیر بسیاری در لسان شارع و قانون‌گذار ایران دیده می‌شود که نشانگر وجود رابطه بین انسان و اعضای اوست؛ زیرا در موارد بسیاری، لفظ انسان و پیکر را به صورت ترکیب اضافی استفاده کرده و ترکیب اضافی مؤید، وجود نوعی رابطه اضافی بین مضاف و مضاف‌الیه است. آیاتی در قرآن است که خداوند در آنها نفس، پیکر و اعضای انسان را با استفاده از ترکیب اضافی متعلق به شخص دارنده آن دانسته است:

«و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون؛ با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید». (توبه: ۴۱)

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله؛ خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده است». (توبه: ۱۱۱)

«أن یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف؛ دست‌ها و پاهایشان بریده شود». (مائده: ۳۳).

در مباحث حقوقی مثل جرایم علیه اشخاص، ساختار مباحث و تعبیر به صورتی است که می‌توان نتیجه گرفت وجود چنین رابطه‌ای بین انسان و اعضای خودش، در دو رشته حقوق و فقه، امری مسلم، بدیهی و در شمار حقوق طبیعی و فطری او شمرده شده و بدون نیاز به بحث و اثبات، پیوسته مفروض تلقی شده است. بنابراین، آنچه باید بررسی شود، تبیین کیفیت و چگونگی ساختار این رابطه در فقه و حقوق است.

۲. تبیین

رابطه حقوقی انسان با اشخاص و اموال می‌تواند به صورت رابطه حقوق عینی یا دین شخصی باشد. رابطه حقوقی عینی نیز به دو قسم حقوق عینی اصلی و تبعی تقسیم می‌شود و اشکال مختلفی دارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۶) ماده ۲۹ قانون مدنی به برخی از حقوق عینی اصلی مانند مالکیت، اعم از عین یا منفعت، حق انتفاع و حق ارتفاق نسبت به ملک غیر تصریح می‌کند.

این مقاله بر آن است که رابطه حقوقی انسان با اعضای بدن خود را بررسی کند. طبق قانون مدنی، سه نوع حق عینی اصلی وجود دارد. رابطه‌ای که درباره اعضای انسان قابل تصور نیست، حق ارتفاق است. هر چند یکی از راه‌هایی است که اشخاص می‌توانند ره وسیله آن، با اشیا و اموال رابطه برقرار کنند، اما با توجه به تعریف آن در ماده ۹۳ قانون مدنی که می‌گوید: «ارتفاق حقی است برای شخصی در ملک دیگری» معلوم می‌شود که حق ارتفاق، مخصوص املاک و

اراضی است و برای استفاده کامل از ملک به وجود می‌آید و هر مالک زمینی که حق ارتفاق داشته باشد به تابعیت از حق مالکیت خود، چنین حقی را دارد و می‌تواند از آن استفاده کند. در نتیجه، حق ارتفاق در بحث رابطه انسان با اعضای بدن خود جایگاهی ندارد و موضوع بحث از آن خارج است، اما در رابطه دیگر که مالکیت و حق انتفاع است باید بررسی شود تا رابطه انسان با اعضای بدنش مشخص شود.

۳. حق انتفاع اعضا

یکی از راه‌هایی که شخص می‌تواند با استفاده از آن با اشیا و اموال رابطه برقرار کند، حق انتفاع است که یکی از مراتب مالکیت نیز است. (ر.ک.، علامه حلی، ۱۴۱۳، ۴۰۲/۲؛ کرکی، ۱۴۰۸، ۱۱۷/۹) سؤال این است که آیا می‌توان رابطه انسان با اعضای خود را از نوع حق انتفاع دانست؟ قانونگذار در ماده ۴۰ قانون مدنی، حق انتفاع را چنین تعریف کرده است: «حق انتفاع عبارت از حقی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد، استفاده کند». بنابراین، آن را حق عینی شمرده است. در فقه نیز اصطلاحاتی مانند السکنی، العمری و الحبس مطرح است که معنای آن با حق انتفاع سازگاری دارد. (ر.ک.، شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۱۹۶/۳؛ نجفی، ۱۳۶۵، ۱۳۳/۲۸)

در مجموع، تعریف حقوقدانان چنین است که: «حق انتفاع در اثر عقدی که بین مالک و شخص یا اشخاص دیگر برقرار می‌شود، به وجود می‌آید». (ر.ک.، امامی، ۱۳۶۳، ۵۹/۱؛ کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۲۰۹؛ عبده، ۱۳۸۰، ص ۲۶؛ شاه باغ، ۱۳۷۶، ۱۳/۱) و علت به وجود آمدن آن، انعقاد عقد است.

با روشن شدن مفهوم حق انتفاع می‌توان نتیجه گرفت که رابطه انسان با اعضایش نمیتواند از این نوع حق باشد؛ زیرا برای استفاده و استدلال به چنین سببی، نیاز به مالکیت ابتدایی شخص دیگر به عنوان مالک بر اعضای بدن است و باید قبل از آنکه عقد یا تعهدی برای واگذاری حق انتفاع اعضای بدن بین اشخاص منعقد شود، شخص دیگری بر اعضا مالکیت داشته باشد تا بر پایه این مالکیت، بتواند حق انتفاع آن را با استفاده از عقد به شخص انتقال دهد. حال آنکه هر شخصی از بدو تولد، بر اعضای بدنش مالکیت ذاتی دارد و با وجود چنین رابطهای، شخص دیگری بر شخص دارنده اعضا، مالکیت پیدا نمیکند.

۴. رابطه مالکیت

قانون مدنی ایران در فصل اول باب دوم از کتاب اول، موادی را به اموال و مالکیت اختصاص داده است. قانون مزبور اگرچه تعریفی از مالکیت ندارد، اما از ماده ۲۹ آن می‌توان چنین استنباط کرد که آنچه مدنظر قانون‌گذار بوده، رابطه میان فرد و مال است. قانون به این ارتباط بین شخص و شیء مادی یا معنوی، اطلاق مالکیت یا یکی از زیرمجموعه‌های آن را می‌کند. مالکیتی که قانون از آن یاد می‌کند، نسبت به عین و منفعت ایجاد می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که مالکیت، کامل‌ترین حقی است که فرد می‌تواند نسبت به مایملک خود داشته باشد. این حق زیرمجموعه‌هایی مانند حق انتفاع، حق ارتفاق و مالکیت منفعت دارد.

تعریف حقوق دانان از مالکیت بر چند نکته استوار است. اول اینکه مالکیت، حق فرد نسبت به اموال اعم از عین و منفعت است. دوم اینکه محصور به حدود قانونی است و سوم اینکه سلطه و تصرف، از عناصر اصلی و لازمه مالکیت است.

قانون مدنی نیز در ماده ۳۰ به آن اشاره کرده و حتی در موارد دیگر، تصرف به عنوان مالکیت را دلیل بر مالکیت و وضع بر خلاف آن را نیازمند اثبات دانسته است. بنابراین، در هر شرایطی، مالک باید متصرف مال باشد. البته، حبس و منع موقت هم قابل تصور است. مانند اجاره و یا حب مؤبد، اما اگر منع دائمی باشد مثل موقوفات، مالکیت عناصر اصلی خود را از دست داده و دیگر نمیتوان از بعد حقوقی آن رابطه را مالکانه نامید. در فقه هم بیشترین تأکید بر این قسمت است و اغلب مالکیت را به عنوان سلطه تعریف کرده است. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰)

چهارم اینکه ویژگی‌هایی برای مالکیت ذکر کرده‌اند که عمده آنها عبارتند از انحصار، دوام و طلق.

به نظر برخی مؤلفین، رابطه انسان با اعضای بدنش از نوع رابطه مالکانه است. (طباطبایی، ۱۳۸۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۲؛ هادوی، ۱۴۲۲) در خصوص رابطه مالکانه انسان نسبت به اعضای بدن، نظرات مختلفی وجود دارد که عبارتند از مالکیت تکوینی، ذاتی، اعتباری و مالکیت منفعت.

۱-۴. رابطه مالکیت تکوینی

علامه طباطبایی در تفسیر آیات اولیه سوره حمد پیرامون لفظ مالک به این نظر اشاره کرده که وجود بعضی چیزها قائم به ماست. به این معنا که اگر ما نباشیم، جدای از وجود ما، هستی جداگانه‌ای ندارند، پس ملک ما تلقی می‌شوند. مانند اجزای بدن و قوای پنجگانه (بویایی، چشایی و...) انسان به علت سلطه تکوینی بر اعضای بدن خود، مالک حقیقی آنهاست.

(طباطبایی، ۱۳۸۶)

برخی نیز می‌گویند که رابطه قائم به وجود شخص بودن در اشیایی مانند خانه و ماشین دیده نمی‌شود؛ زیرا آنها وجودشان مستقل از ماست و بدون مالک هم قابل تصورند. اینها در تأیید نظر علامه آورده‌اند در عین حال که خداوند مالک تمام هستی است، ما نیز در مورد اعضا و جوارح، نوعی مالکیت تکوینی داریم. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۱۳۵؛ هادوی، ۱۴۲۲، ص ۸۷؛ گرجی، ۱۳۶۹، ص ۹)

به نظر می‌رسد اگرچه جسم، بدون روح و روح، بدون جسم قابل تصور نیست و جوارح بدون وجود، هستی مستقلی نخواهند داشت، اما بنا به دلایل ذیل نمی‌توان این نوع مالکیت را نسبت به اعضا و جوارح قائل شد.

اول) مالکیتی تکوینی است که بدون قید و شرط باشد و مالک بتواند هر نوع تصرفی در مملوک خود کند. انسان از انجام کارهایی که سبب ایجاد جراحت و ضرر شدید به بدن می‌شود، منع شده است.

دوم) مالکیت تکوینی، علی‌القاعده در گرو خلاقیت و آفرینش است، اما آیا ایجاد موجودی از عدم توسط انسان ممکن است؟ مشخص است که انسان‌ها هر چه در علم و تکنولوژی پیشرفت‌های چشمگیری حاصل کنند، نمی‌توانند موجودی از عدم بیافرینند. در واقع، روح انسان موجد، حتی جسم خود و علت فاعلی آن نیست، چه برسد به ایجاد موجودات دیگر.

سوم) در سلسله مراتب هستی، واجبالوجود، بالاترین رتبه را داشته و همه صفات را در حد کمال دارد. هیچ یک از موجودات، مراتب نازل تر صفات الهی را به درجه نخست ندارند. مالکیت تام و مطلق، فقط متعلق به خداوند است و موجودات عالم به هر میزان که به مرتبه الهی نزدیک باشند، آن را به درجه ضعیف‌تری نسبت به ذات باری تعالی دارا هستند. بنابراین، صورت و تفویضی ملک را باید در جایی غیر از مالکیت تکوینی جستجو کرد. (آق مشهدی، و کاظمی افشاری ۱۳۸۷)

۲-۴. رابطه مالکیت ذاتی

در میان فقها و حقوق دانان، برخی قائل به مالکیت ذاتی انسان بر اعضای بدن خود هستند و این نوع مالکیت را بالاتر از مرتبه مالکیت اعتباری و پایینتر از مرتبه مالکیت حقیقی یا تکوینی می‌شمارند. ذاتی به آن معناست که برای تحقق نیاز به امر خارجی ندارد. فرد به طور ذاتی برای تصرف در نفس خود و شئون آن ملکیت دارد. (توکلی، ۱۳۸۲، ص ۳۸؛ همدانی، ۱۴۱۶، ص ۲۶۹؛ حسینی، ۲۰۰۴، ص ۱۲۱).

برخی مؤلفین، حکم به وجوب دیه را دلیل بر مالکیت ذاتی انسان بر اعضای خود دانسته‌اند؛ زیرا دیه در قبال نقص عضو تعلق می‌گیرد نه در قبال جنایت. به عبارت دیگر، دیه فقط جنبه خسارت دارد. ملاک تعیین دیه از بعد کثرت و قلت، شرافت عضو است. هر چه عضو اهمیت بیشتری داشته باشد و جراحت وارده به آن شدیدتر باشد، میزان دیه نیز افزایش می‌یابد. (توکلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۹) علاوه بر فقها، بعضی حقوق دانان نیز مالکیت انسان بر اعضای بدن خود را از بارزترین مصادیق مالکیت ذاتی دانسته‌اند؛ زیرا آنچه را که برای حصول ملکیت نسبت به چیزی نیاز است، تصرف و حق اختصاصی نسبت به آن می‌دانند و سلب تصرفات انسان را در اینگونه اشیا، غیرقانونی می‌دانند. (شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۷) در رد این نظریه می‌توان گفت که، وجوب دیه در آرای عضو از بین رفته یا ناقص شده به نظر ناتمام است؛ زیرا اصل تعیین دیه علاوه بر جبران خسارات ناشی از تفویت منفعت، کیفر مجازات نیز هست، یعنی دیه، ماهیتی دوگانه دارد و این مطلب مورد توجه فقها و حقوق دانان قرار گرفته است. (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶)

اینکه عناصر سازنده مالکیت، تصرف و حق اختصاص باشد، مورد قبول است، اما تنها عنصر سازنده مالکیت، تصرف نیست، بلکه برجسته‌ترین و مهم‌ترین آنهاست؛ زیرا مالکیت‌هایی هم وجود دارد که عنصر تصرف در آن نقش ابتدایی ایفا نمی‌کند مانند مالکیت‌هایی که به صورت قهری به انسان از طریق ارث منتقل می‌شود.

۳-۴. رابطه مالکیت اعتباری یا تشریحی

مالکیت تشریحی به معنای داشتن سلطه اعتباری بر چیزی است. بدین صورت که از جانب شارع مقدس یا عرف، مالکیتی برای فرد اعتبار شده و محدوده آن را نیز تعیین می‌کنند. بنابراین، مالک در آنچه که از نظر شرع و عرف، ملک او شناخته شود، حق تصرف و مالکیت خواهد داشت و دیگران حق مزاحمت نسبت به او را ندارند. این حق، گاه بر عین، گاه بر منفعت و گاه بر عین و منفعت تعلق می‌گیرد. منشأ این نوع مالکیت، عقل و عرف به همراه امضای شارع است؛ زیرا مالکیت انسان بر اعضای بدن خود، امری عقلانی است که از طریق اتفاق آرای خردمندان و تبانی عملی آنان کشف شده و از سوی شارع مقدس نیز که از عقلاست، رد و منعی وارد نشده است. در نتیجه، این ملکیت موافق شریعت نیز است. (محسنی قندهاری، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵)

علاوه بر این، عرف امروزه برای برخی تولیدات و اعضای بدن، ارزش زیادی قائل است. برای مثال علت حرمت و عدم جواز استفاده از خون در گذشته، نجس بودن و بی‌فایده بودن آن بوده است، اما امروزه چون از آن به منظور اعطای زندگی بهره می‌برند، پس قیاس تولیداتی چون خون

را با اعضای بدن قیاس معالفارق می‌دانند و استخراج حکم فرع قوی از فرع ضعیف را درست نمی‌بینند. (فتاحی معصوم، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷)

اگر این نوع مالکیت را پذیرفته شود، باید مالک را مجاز به هر نوع تصرف به جز مواردی که دلیل بر عدم جواز باشد، دانست. در حالیکه چنین به نظر نمی‌رسد و افراد دست کم در محدوده قاعده لاضرر محدود می‌شوند. در نتیجه، تصرف انسان در اعضا و جوارحش، از ابتدا با شرط مضر نبودن مواجه می‌شود و به طور کلی، انسان مجاز به اعمالی که وی را با خطر و زیان روبه‌رو می‌کند، نخواهد بود. این مسئله تا اینجا مورد قبول عقلا نیز واقع شده که تصرفات مضر را صحیح نمی‌دانند. تصرفاتی که فرد به صورت معامله اعضا انجام می‌دهد، مضر به حال خودش است و دست کم سبب کاهش کیفیت زندگیش خواهد شد. بنابراین، مالکیت با این محدودیت‌ها، فاقد عنصر تصرف آزادانه و بی‌قید و شرط است.

مواردی که در قانون تصرفات مالک، منع شده است، مربوط به جایی است که تصرف مالکف زبانی برای دیگران داشته باشد. به موجب ماده ۱۳۲ قانون مدنی: «کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدرت متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد»، اما اینجا که زیان به خود فرد است، اگر در این مورد محدود شود، دیگر مالکیتی باقی نمی‌ماند و تبدیل به چیز دیگری چون حق سلطه می‌شود.

مسئله دیگر آنکه مالکیت‌های اعتباری همانطور که از نامشان برمی‌آید، محصول وضع و جعل است. بنابراین، باید از طرف شارع مقدس، جعلی انجام گرفته باشد و یا مطابق بنای عقلا و عدم منع از جانب شارع به وجود آمده باشد. در حالیکه جعلی از جانب شارع نرسیده است. همچنین نمی‌توان گفت که این مالکیت‌ها به طور مطلق مورد قبول عقلا است اگرچه عقلا اعطای عضو به دیگری و نجات جان وی را امری پسندیده و حتی پرداخت پول در ازای آن را پذیرفته‌اند، اینها دلیلی بر پذیرش مالکیت فرد نسبت به اعضای بدن نمی‌شود، بلکه می‌تواند دلیل بر سلطه انسان بر اعضای بدنش باشد. برخی مؤلفین ضرورت را مجوز جعل مالکیت می‌دانند.

می‌توان گفت اگر منظور از ضرورت، نیاز جامعه به اعضای پیوندی و قابلیت معامله آن باشد، این امر با داشتن سلطه، محقق می‌شود و نیازی به ملکیت نیست. عرف هم در این مقطع زمانی، مالکیتی برای آن اعتبار می‌کند. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۲۶) البته درباره مالکیت تشریحی بر اعضای بدن باید گفت که مبنا و منشأ آن، محل تأمل است؛ زیرا دلیلی از جانب شارع نرسیده و بنای عقلا هم برای جعل مالکیت بر بدن ثابت نشده یا حداقل محل تردید است. همچنین بر فرض قبول، این نوع مالکیت با محدودیت‌های زیادی روبروست که وضعیت آن را به حق سلطه

و تصرف نزدیک ترمی‌کند. علاوه بر این، مالکیت انسان نسبت به اموال بی‌حد و مرز نیست و این قیود تا جایی پیش رفته که امروزه از بعد حقوقی به جای نهاد مالکیت، حق تسلیط اجرا می‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳) بنابراین، نسبت به انسان که مسئله حساسیت بیشتری دارد، نمی‌توان قائل به مالکیت مطلق او شد و یا حدودی برای تصرف او در نظر نگرفت. در نمونه بارز مالکیت تشریحی افراد نسبت به یکدیگر، با وجود اینکه مولا، مالک بنده است، اما این ملکیت را می‌توان محدود به استفاده از منافع فرد دانست. مولا می‌تواند هر استفاده و انتفاعی از عبد ببرد، اما مالک اجزا و اندام‌های او نیست. برای همین، نمی‌تواند برای مثال، دست بنده را قطع کند یا اندام‌های او را بفروشد.

۴-۴. رابطه مالکیت منفعت

برخی، رابطه انسان با جوارح خود را از نوع مالکیت منفعت، و او را مالک انتفاع از اعضای که خداوند خلق کرده است، دانسته و نمونه بارز آن را اجاره اشخاص می‌دانند. افراد می‌توانند در برابر نفعی که دیگران از فعالیت‌شان می‌برند، عوضی دریافت کنند. در واقع، جسم انسان حرمت و کرامتی بی‌انتهای داشته و ملک خداوند است. بندگان نیز در این ملک، حقوقی چون مالکیت در انتفاع دارند. مطابق این نظریه، اعضای بدن دو مالک خواهند داشت. یکی خداوند مالک عین و دیگری انسان‌ها، مالک منفعت. در قوانین نیز آمده که مالک منفعت، وضعی مشابه مالک عین دارد، یعنی بر منافع، سلطه کامل دارد. مالک منفعت، حق استفاده و بهره‌برداری از منافع را به طور مطلق دارد. با قبول این امر، مالکیت فرد بر تولیدات بدن مانند خون، مو و ناخن، توجیه می‌شود؛ زیرا می‌تواند خون خود را به دیگران انتقال دهد، اما از اعضای بدن، چه رئیس و چه غیررئیس، فقط خودش می‌تواند بهره‌گیرد و موضوعی برای انتقال باقی نمی‌ماند. (موسوی بجنوردی، و کاظمی افشاری ۱۳۸۷)

اگرچه خداوند تمام آسمان و زمین را در تسخیر بشر قرار داده (ر.ک.، نحل: ۱۵) و تمام امکانات لازم را برای رشد و تعالی او فراهم کرده، اما حدودی را نیز برای انتفاع و بهره‌برداری از آن معین کرده است. انسان آزاد در قلمرو اراده الهی است، پس اطلاق مالک منفعت که توانایی انجام هر کاری، برای نهایت بهره‌برداری از منافع را نسبت به انسان دارد، صحیح نیست. مالک، خداست و منافع نیز به ملکیت انسان در نمی‌آید. اگرچه حق انتفاع از آن را داشته باشد.

۴-۵. رابطه سلطه و تصرف

برخی فقها، سلطنت انسان بر نفس خود را مطرح کرده‌اند. به این صورت که گاه در له، عنوان

حق و ملک بر معامله کننده صدق نمی‌کند، اما عنوانی چون سلطنت می‌تواند صادق باشد. مثل سلطه مردم بر نفس خود که این امری عقلایی است. همانگونه که انسان بر اموال خود سلطه دارد، بر نفس خویش نیز تسلط دارد و می‌تواند هر تصرفی در آن بکند. مشروط بر اینکه از نظر عقلا و شارع، منعی وارد نشده باشد.

در عصر حاضر، فروش خون و جسد برای آزمایش‌های پزشکی و کالبدشکافی بعد از مرگ معمول شده و این کار به سبب سلطه‌ای است که افراد بر نفوس خویش دارند. بنابراین، سلطنت مردم بر نفوسشان عقلایی است. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۲۳؛ البار، ۱۹۹۴، ص ۱۸۷) برخی نیز با استناد به آیات و روایات چنین استفاده کرده‌اند که آیه «النبي اولى بالمؤمنين» (احزاب: ۶) به طور ضمنی، ولایت انسان بر نفسش را می‌رساند و آیه «سخر لكم ما فى السموات والارض» متضمن حق تصرف انسان است. همچنین روایت «الناس مسلطون على اموالهم وانفسهم» سلطنت انسان را بر خویش تصریح می‌کند. بدین صورت، ولایت و سلطه انسان بر اعضای بدن را ثابت می‌کنند (نازلی محمودیان، سید محمد رضا آیتی، ۱۳۹۶)

رابطه انسان با اعضای بدن خود، چه با تعبیر مالکیت ذاتی به کار رود و چه با تعبیر سلطنت و حق تصرف، حاکی از یک معناست و آن، سیطره و سلطه انسان بر اعضای خویش است. گاهی گرفتن مال در برابر این است که صاحب عضو اجازه دهد عضو او برداشته شود. به عبارت دیگر، با دریافت وجهی، راضی شود که دیگری از عضو او استفاده کند. به صورتی که عضو اهدا شده، جزء بدن گیرنده شود. در این دریافت، هیچ اشکال و منع شرعی وجود ندارد؛ زیرا وقتی استفاده کننده از عضو بداند استفاده او هزینه بردار است، به پرداخت آن راضی می‌شود و چون پرداخت این مال غرض عقلایی دارد و در برابر تسلط صاحب عضو بر عضو است، امر آن به دست دهنده مال است. بنابراین، دادن و گرفتن مال بدین منظور، خوردن و خوردن مال به باطل نیست و مشمول آیه «ولاتأكلوا اموالكم بينكم بالباطل...» (بقره: ۱۸۸) نمی‌شود و بعد از تملیک و تملک، مال ملک گیرنده می‌شود، پس هیچ منع و اشکالی در این مطلب وجود ندارد. (نازلی محمودیان، سید محمد رضا آیتی، ۱۳۹۶)

صورت دوم اینکه، گاهی گرفتن مال در مقابل این است که صاحب عضو از حق خود بر آن عضو اعراض کند، چنانچه برخی، احتیاط را در ترک خرید و فروش اعضا می‌دانند:

انسان نسبت به اعضای خود، حق تصرف و اولویت دارد، چنانچه در خمر و خوک نیز چنین است هر چند که مالک آن نباشد. بنابراین، صحیح است که در برابر اعراض از آن حق، مالی طلب کند، حتی اگر جدا کردن عضو از بدنش حرام باشد. چه اینکه باعث

نمی‌شود که آن حق ساقط شود. (محسنی، ۱۳۷۴، ۱/۱۸۵)

بنابراین، اگر سلطنت انسان بر اعضای خویش تمامیت داشته باشد، اصل دریافت مال و عوض به دو صورت مذکور، در برابر عضو بر مبنای ملکیت ذاتی یا ملکیت اعتباری و یا سلطنت، بدون اشکال خواهد بود، اما اگر این عمل در قالب خرید و فروش و بیع شرعی مطرح شود، به بررسی و تفصیل بیشتری نیاز خواهد داشت.

۵. گرفتن مال در برابر عضو، در قالب خرید و فروش

برخی فقها به حکم وضعی خرید و فروش اعضای بدن اشاره کرده‌اند. بعضی از ایشان قائل به جواز (خمینی، بی‌تا، ۶۲۵/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۹، ص ۱۲۸؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۸، ص ۴۹۵) و عده‌ای دیگر به عدم آن معتقدند (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۷، ۱/۳۳۷). گروهی دیگر نیز حکم تکلیفی آن را در جواز اهدا (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ص ۵۶۵؛ حسینی خامنه‌ای، ۱۴۲۴، ص ۲۸۶) و عدم آن بیان کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۲۲، ص ۳۵۹).

۶. بررسی خرید و فروش اعضای بدن از حیث حکم تکلیفی

روشن است که با استناد به ادله، نمی‌توان بر حرمت مطلق ضرر رساندن به نفس حکم کرد. بنابراین، تأسیس اصل و اطلاقات لفظی بر اثبات حرمت ضرر به نفس، با توجه به بررسی ادله، صحیح نخواهد بود. از طرف دیگر، با توجه به ادله، خودکشی و عملی که مرگ را به دنبال داشته باشد، مشروع نیست و کسی حق ندارد جان خود را سلب کند، پس مادامی که خرید و فروش اعضای بدن به قتل نفس منجر نشود، حرمت آن از ادله اثبات نشده و تحت ادله حلیت است و چنانچه به مرگ نیز منتهی شود، با توجه به اینکه حرمت آن در مواردی چون دفع خطر از دیگری، اطلاق و شیوع ندارد، چه بسا بتوان گفت فروش و اهدای عضو حیاتی برای دفع خطر از دیگری، تحت ادله حلیت است و حرمتش به دلیل اطلاق نداشتن ادله اثبات نمی‌شود. گفتنی است که حفظ حیات و سلامتی افراد در دین مبین اسلام اهمیت ویژه‌ای دارد. منتها ادله آن اطلاق ندارد و شامل اهدای عضو برای حفظ و نجات حیات دیگری نمی‌شود. بنابراین، حکم به وجوب اهدا، آنگونه که در کلام برخی فقیهان آمده است، به تأمل و بررسی نیاز دارد. برخی با استناد به بعضی ادله، در صدد بیان وجوب حفظ حیات و جان دیگری هستند و برآنند که چنانچه حفظ حیات انسان مؤمن، متوقف بر اهدای عضوی از انسان دیگری باشد، از باب تزامم حرمت ضرر و وجوب حفظ نفس محترم، حفظ جان مقدم است. (فصلنامه معرفت حقوقی، شماره ۳، ص ۱۱۱ - ۱۳۰)

۱-۶. مستندات این اصل

در خصوص اهمیت حفظ نفس، به روایات و بنای عقلا استدلال شده است.

۱-۱-۶. روایات

احادیث دال بر جواز قسم دروغ برای حفظ جان و مال مؤمن. (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۶/۱۳۴)

از این روایات به دست می‌آید که حفظ جان و مال و آبرو از هر چیزی مهمتر است، به نحوی که می‌توان برای حفظ آن، مرتکب حرام یا قسم دروغ شد. البته چنین نیست که این امر تنها یکی از مصادیق تقیه باشد و تنها مواردی را شامل شود که حفظ جان در برابر تجاوز دشمنان مطرح باشد، البته مواجهه با دشمن در تجویز قسم دروغ خصوصیتی ندارد، چنانچه ممکن است ضرر متوجه جان برادر دینی از راه اسباب طبیعی و تهدید بیماری باشد. به عبارت دیگر این روایات دلالت دارند که در مقام ضرورت می‌توان مرتکب حرام شد؛ زیرا قباحت قسم به دروغ در شرع مقدس به حدی است که جواز آن در اینگونه شرایط، به دلالت موافقت و اولویت بر جواز ارتکاب محرمات دیگر در تراحم با حفظ جان دلالت دارد. (مجله معرفت حقوقی ش ۳، ص ۱۱۱ - ۱۳۰).

البته اینکه در مقام ضرورت می‌توان مرتکب حرام شد، جواز آن را می‌رساند و وجوبی از آن به دست نمی‌آید و این روایات اطلاق نداشته و شامل ضرری که متوجه برادر دینی به اسباب طبیعی گردیده، نمی‌شود. چه اینکه در مقام بیان از این جهت نیست و خلاف فهم بزرگان و متشرع از آن است.

۱-۱-۶-۲. روایاتی که دال بر وجوب حفظ آب به خاطر ترس از عطش هستند. (عاملی، ۱۴۰۹، ۳/۳۸۸)

مفاد این احادیث چنین است که انسان در سفر می‌تواند در کسب طهارت، تیمم کند و آبی را که دارد، برای حفظ جان خود و جلوگیری از عطش نگه دارد. احادیث، مختص به حفظ جان خود است و نه غیر و مربوط به واجباتی است که بدل دارند. تمام فقها اتفاق نظر دارند که نجات غریق واجب است، هر چند که مستلزم قطع نماز یا دخول در ملک غیر باشد. بنابراین، این احتمال مردود بوده و معیار، همان اهمیت و وجوب حفظ نفس است، نه دارای بدل بودن حکم شرعی. فقها فتوی دادند در جایی که مادری بمیرد، ولی نوزاد در شکم زنده باشد، باید شکم مادر را بشکافند و بچه را نجات دهند. (نجفی، بی تا، ۴/۳۷۷؛ همدانی، ۱۴۱۶، ۵/۴۵۴؛ خویی، ۱۴۱۸، ۹/۳۱۶) و این به دلیل نص روایاتی است که در اینباره وارد شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۳/۱۵۵).

چنانچه محقق ثانی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این کار برای حفظ جان بچه است؛ زیرا حرمت بچه زنده بیشتر از مادر مرده است.» (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ۱/۴۵۴)

انصاف آن است که این روایات، اطلاق نداشته و شامل اهدای عضو برای نجات جان دیگری نمی‌شود، یعنی چنین نیست که حفظ جان دیگری، حتی با اهدای عضو از نفس خویش، واجب باشد.

۶-۱-۲. بنای عقلا

سیره عقلا بر این است که برای حفظ جان دیگران نهایت تلاش خود را کرده و از چیزی فروگذار نمی‌کنند. چنانچه عرف عمومی جوامع بشری، این عمل را ممدوح دانسته به نحوی که اگر کسی چنین تلاشی را نکرد و با اینکه می‌توانست جان کسی را نجات دهد و نداد، مورد مذمت و توبیخ قرار می‌گیرد. با اینکه در منظر شارع وجود داشته، نه تنها طرد نشده، بلکه می‌توان گفت به مقتضای روایات مذکور، که در بالا ذکر شده است. مورد پذیرش هم قرار گرفته است. البته ثبوت این سیره، در جایی است که حفظ جان دیگری مستلزم ضرری قابل توجه بر نفس شخص کم‌کننده نباشد، البته ممکن است گفته شود که ثبوت این سیره در دفع ضرر و خطر جانی از دیگران برای اثبات موضوع کافی است و خصوصیتی در مصادیق آن ضرر ناشی از کمک در حفظ جان دیگری وجود ندارد.

در اخبار و حالات معصوم علیه السلام آمده که ایشان برای نجات جان عزیزان خود، چگونه جان خود را به خطر می‌انداختند. روشن است که این مطلب عمومیت ندارد؛ زیرا ضرر به عزیزان و نزدیکان به نوعی، ضرر به خود است و انسان از باب تزاحم و دفع ضرر اهم، یعنی ضرر به بستگان، به تحمل ضرر اقل، یعنی ضرر به خود، تن می‌دهد. هیچ متشرعی خود را ملزم شرعی نمی‌داند که با مراجعه به بیمارستان، برای حفظ جان بیماران، اعضای غیرحیاتی خود را اهدا کند.

از طرف دیگر، برای حفظ و نجات جان دیگران، انسان باید اموال خود را در راه نجات بیماران از مرگ صرف کند و حال آنکه سیره متشرعه بر خلاف آن است. متشرعه خود را ملزم نمی‌دانند که اموال خود را صرف حفظ و نجات جان دیگران کنند. بنابراین، به طریق اولی، حفظ جان بیماران به اهدای عضو، لازم و واجب نخواهد بود، مگر آنکه گفته شود سیره متشرعه در مورد عدم علم، به خطر جانی افراد است.

حفظ حیات و سلامتی افراد در دین اسلام اهمیت زیادی دارد و ادله آن، اطلاق ندارد و شامل اهدای عضو برای حفظ و نجات حیات دیگری نمی‌شود. (فصلنامه معرفت حقوقی، ش ۳، ص ۱۱۱-۱۳۰)

۷. بررسی خرید و فروش اعضای بدن از حیث حکم وضعی

در ابتدای این بحث، اشاره به این مطلب ضروری است که چه بسا دلیل برخی از کسانی که قائل

به عدم جوازند، از آن رو باشد که سلطنتی برای انسان نسبت به اعضای خود، به گونه ای که بتواند آن را در معرض فروش قرار دهد، قائل نباشند.

۷-۱. فروش اعضا برای پیوند به دیگری در زمان حیات

افزون بر گرفتن مال، گاهی، دادن و گرفتن در قالب فروختن عضو و تملیک آن به استفاده کننده در برابر مال معلوم است که بنا بر نظر برخی از فقیهان، این فرض نیز جایز، صحیح و نافذ است؛ زیرا انسان، بنا بر مبنای سلطنت و حق تصرف، هر چند مالک اعضا و متعلقات بدن خود، به گونه ملکیت اعتباری عقلایی نیست، منتها اختیار اعضای خود به حکم ضرورت عقلایی، به دست اوست. البته این اعضا مثل لباس، پول، خانه و فرش جزو املاک انسان نیست، اما اقوام بیعی که تملیک مال در برابر مال است، جز به بودن اختیار مبیع به دست بایع نیست. این مطلب با تدبیر در امر زکات روشن می شود. زکات مال است، ولی ملک هیچ کس نیست و موارد هشتگانه قرآن، تنها مصارف معینی هستند که در شرع برای زکات معین شده اند، نه اینکه افراد هشتگانه یا برخی از آنها مالک زکات باشند. با وجود این، اگر ولی امر مسلمین به استناد ولایت خود، زکات دریافتی را بفروشد، در حقیقت بیع صدق می کند و از دیدگاه شرع و عرف صحیح است.

بیع در وقف عام و بیع کلی نیز صحیح است. با اینکه در هیچ کدام بایع مالک نیست. چنانچه در اولی، فک ملک و در دومی، بعد از بیع، بر عهده بایع است و ملک مشتری می شود. (ر.ک.، خمینی، ۱۴۱۴، ۱۲/۳) در مورد اعضای انسان و متعلقات آن نیز چنین است. این اعضا مالی هستند که مال دیگری در برابر آن داده می شود و اختیارش با صاحب عضو است، یعنی می تواند آنها را مجانی اهدا کند و یا در برابر منتقل کردن آن به دیگری، عوض دریافت کند. مثل چنین نقلی، بیع است و مقتضای اطلاقات بیع و تجارت مانند «احل الله البیع» (بقره: ۲۷۵) و «تجارة عن تراض منکم» (نساء: ۲۹) صحت چنین معاوضه ای است و عضو یاد شده ملک مشتری می شود. در نتیجه، به وسیله آنچه ملکش شده، پیوند می زند.

۷-۱-۱. اشکال اول، بطلان بیع در غیر ملک

انسان نسبت به اعضای خود ملکیت اعتباری ندارد. در حالی که در مبیع، ملکیت معتبر است. (ر.ک.، حلی، ۱۴۱۹، ۴۷۵/۲؛ شهید اول، ۱۴۱۷، ۲۰۱/۳) و این مطلب به مقتضای ادله خاصه است. (میرزای قمی، ۱۴۱۳، ۲۱/۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا بیع الا فی ملک». بنابراین، فروش اعضا باطل خواهد بود.

- جواب اشکال اول

پس از جستجوی فراوان، این روایت در کتاب *عوالی اللئالی*، باب المتاجر، از پیامبر اکرم ﷺ بدون سند و با این عبارت نقل شده است: «لا بیع الا فیما تملک». (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ۱۶/۲؛ نوری، ۱۴۰۸، ۴۶۰/۲) البته در همان کتاب، در باب دیگری، ابن ابی جمهور با اسناد خود از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل کرده است: «لا طلاق الا فیما تملکه، و لا بیع الا فیما تملکه». (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ۲۰۵/۳؛ نوری، ۱۴۰۸، ۴۶۰/۲) احمد بن حنبل در مسند به اسناد خود از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر ﷺ نقل کرده است: «لیس علی رجل طلاق فیما لا یملک، و لا عتاق فیما لا یملک و لا بیع فیما لا یملک». (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۱۸/۲) بیهقی، در سنن خود به اسنادش از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر ﷺ نقل کرده است: «لیس علی الرجل طلاق فیما لا یملک، و لا بیع فیما لا یملک و لا عتق فیما لا یملک». (بیهقی، ۱۹۹۳، ۳۱۸/۷)

نسایی در سنن خود به اسناد خود از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از رسول خدا ﷺ نقل کرده است: «لیس علی رجل بیع فیما لا یملک». (نسایی، ۱۴۰۶، ۲۸۹/۷) همچنین در مسند احمد به اسناد خود از عمرو از پدرش از جدش از رسول گرامی ﷺ نقل کرده است: «لا یجوز طلاق و لا بیع و لا عتق و لا وفاء نذر فیما لا یملک» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۱۹۰/۲)

این روایات در واقع یک مضمون دارند که عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده و اختلاف لفظ به دلیل نقل به معناست. چنانکه اکتفای برخی متحدثان به برخی مواضع روایت، اختصار و تقطیع بوده که بر اساس مقتضای حال صورت گرفته است. درباره دلالت روایت باید گفت در این روایت دو قرینه وجود دارد که نشان می‌دهد کسی مورد نظر است که پیش از مالک شدن چیزی، قصد فروش آن را داشته باشد.

قرینه اول می‌گوید تعبیر «لیس علی الرجل» وقتی مناسب است که وقوع بیع برای او تکلیف بیاورد. به گونه‌ای که باید به آن عمل کند و این تنها در صورتی است که وقتی ملک غیر را می‌فروشد، نیت کند که بیع از طرف خودش باشد، وگرنه در صورتی که ملک غیر را بفروشد و از قبیل بیع فضولی باشد، وقوع بیع، سبب وقوع تکلیف بر مالک مبیع می‌شود و فروشنده فضولی، اجنبی از معامله است و او را در تکلف و زحمت نمی‌اندازد. برخلاف فرضی که فروشنده، ملک غیر را از طرف خودش بفروشد، در ذهن خود چنین تصور می‌کند که مال را از مالک آن می‌خرد و به مشتری می‌دهد تا به عقد بیعی که ایجاد کرده، وفا کرده باشد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لیس علی الرجل بیع فیما لا یملک».

در باب بیع العینه از امامان معصوم علیهم السلام الفاظ دیگری بیان شده که بر بطلان بیع عین، پیش از مالک شدن آن دلالت می‌کنند. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸/۴۰-۴۹)

قرینه دوم این است که بیع در کنار طلاق مالایمک ذکر شده است. تا جایی که بر اساس یکی از دو نقل احمد، عبارت مالایمک، یک مرتبه ذکر و حکم شده است که طلاق، عتق، بیع و وفای به نذر در مالایمک جایز نیست. روشن است که ملکیت معتبر در طلاق، ملکیت اعتباری نیست، بلکه به این معناست که در طلاق، باید امر مطلقه به دست طلاق دهنده و در زمان وقوع طلاق، همسر او باشد تا مفهوم طلاق مصداق یابد، پس ملکیت در طلاق، یعنی طلاق دهنده بالفعل مالک امر مطلقه باشد، برخلاف طلاق زن اجنبی یا طلاق کسی که قصد دارد با او ازدواج کند.

همین معنا در تعبیر «لا بیع فیما لایمک یا لایبیع الا فیما تملک» نیز وجود دارد، یعنی مراد از ملکیت این است که امر مبیع بالفعل در حین بیع، در دست فروشنده باشد، یعنی اکنون بتواند در آن هر نوع تصرفی، چه فروختن و چه دیگر تصرفات، انجام دهد. به دیگر سخن، مراد از ملکیت آن است که مبیع در اختیار او باشد. انسان نیز بر اساس همین معنا بر اعضای خود ملکیت دارد. پس معنای عبارت منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله با آنچه معمر بن یحیی بن سام از امام باقر علیه السلام روایت کرده، یکسان است. وی در حدیثی موثق از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «لا یطلق الرجل الا ما ملک، ولا یعتق الا ما ملک، ولا یتصدق الا بما ملک؛ مرد جز آنکه را که مالکش می‌باشد طلاق نمی‌دهد و جز مملوکش را آزاد نمی‌کند و جز مملوک خود را صدقه نمی‌دهد. (طوسی، ۱۴۰۷، ۵۲/۸).

همچنین با آنچه حلبی در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده، هم معناست. همچنین حضرت درباره مردی که گفته هر زنی که با او ازدواج کنم و حاضر نشود با مادرم زندگی کنم، طالق است، فرمود: «لا طلاق الا بعد نکاح و لا عتق الا بعد ملک». (صدوق، ۱۴۱۳، ۳/۴۹۶) طلاق جز پس از ازدواج تصور نمی‌شود و آزاد کردن بنده جز پس از مالک شدن تصور نمی‌شود. نتیجه آنکه، این روایات در صدد نهی از فروش چیزی پیش از داخل شدن در ید فروشنده هستند، نه در مقام اشتراط ملکیت اعتباری در مبیع، تا از آنها استفاده شود. فروش چیزهایی که در اختیار و سلطنت انسان هستند، ولی ملک انسان نیستند، باطلند. بنابراین، در خرید و فروش اعضای بدن، از این حیث منعی وجود ندارد. (انصاری، ۱۴۱۵، ۳/۳۶۸؛ ابروانی، ۱۴۰۶، ۱/۱۶۶؛ نایینی، ۱۴۱۳، ۱/۲۱۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۸، ۲/۱۱۴)

البته از منظر کسانی که قائل به ملکیت اعتباری اعضای بدن برای انسان هستند، در تصویر خرید و فروش اعضای بدن، نباید از این حیث منعی وجود داشته باشد و با پذیرش مبنای ملکیت مبیع در بیع، می‌توانند قائل به جواز بیع شوند. اگر مالک حقیقی اعضای بدن را خداوند متعال

دانسته و انسان را تنها امین جسد و پیکر خویش بدانند، او برای فروش اعضای خویش اختیاری ندارد و خرید و فروش آن باطل است. اگر سلطنت مستفاد از سیره عقلا را نیز مجمل بدانند، بیع اعضا باطل است؛ زیرا انسان، سلطنتی بر تسلیم عضو فروخته شده یا مبیع، بعد از بیع ندارد.

۷-۲. اشکال دوم، عدم صدق مال بر اعضای متصل به بدن

جسد و پیکر انسانی و اعضای تشکیل دهنده آن، تا زمانی که به بدن متصلند، نمیتوانند خرید و فروش شوند. به تعبیر دیگر، سلعه و کالایی نیست که تبادل تجاری آن صحیح باشد. (ر.ک.، محسنی، ۱۳۷۴، ۱/۱۸۶)

نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در جوابیه شماره ۷/۱۵۵۸ به تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲، عدم صدق مالیت را تأیید کرده و میگوید: «چون اعضای بدن مال نیستند، قابل فروش نیستند، ولی شخص می‌تواند آن را در حیات یا ممات، به دیگری اهدا کند و در عوض مالی دریافت کند».

- جواب اشکال دوم

عمل به دیدگاه‌های اداره حقوقی قوه قضاییه در روال دادرسی حقوقی، مانند قوانین موضوعه، برای قاضی الزام‌آور نیست و قاضی می‌تواند با توجه به رأی و نظر خود، چنانچه مجتهد باشد یا نظر فقیهان مشهور و یا استفتا درباره مسائل جدید عمل کند. در هر حال، کلام حقوقدانان در اداره حقوقی، مبنی بر مالیت نداشتن اعضای بدن، به تأمل و بررسی نیاز دارد. عنصر جوهری و سازنده مالیت یک شیء که همان منفعت مقصوده عقلایی است و موجب رغبت و میل عرف به آن می‌شود، بر اعضای بدن صدق می‌کند. (ر.ک.، ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱/۶۳۵؛ اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴، ۱۰/۳۸۵؛ فیومی، بی تا، ۲/۵۸۶؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۱/۱۸۲؛ طریحی، ۱۴۱۶، ۵/۴۷۵؛ خلیل جر، ۱۳۸۰، ۲/۱۸۰۸؛ معین، ۱۳۶۰، ۳/۳۷۰۸؛ دهخدا، ۱۳۷۲، ۱۲/۱۷۶۳۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۰/۳۵؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۸/۵۳؛ نایینی، ۱۴۱۳، ۲/۳۶۴؛ خمینی، ۱۴۱۵، ۱/۱۳۲؛ امامی، ۱۳۷۰، ۱۹/۱؛ کاتوزیان، ۱۳۷۰، ص ۱۱؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۱۱) چنانکه امین بودن انسان با مالیت داشتن اعضای بدن او تنافی ندارد و با سلطنت داشتن بر آنها می‌تواند آنها را بفروشد.

با فرض اینکه بسیاری افراد نسبت به مالیت عضو در نزد عقلا و عرف شک داشته باشند و با صدق عنوان مال بر آن رازد ایشان انکار کنند، بر اساس دیدگاه کسانی که مالیت را در بیع شرط نمی‌دانند (توحیدی، ۱۴۱۳، ۱/۶۸)، فروش اعضا جایز خواهد بود. به عبارت دیگر، این خدشه، خللی در تصویر جواز وضعی بیع اعضا ایجاد نمیکند؛ زیرا ایشان معتقدند آنچه در بیع نهی شده، بیع سفهی است. بنابراین، اگر آن بیع با غرض شخصی عقلایی همراه باشد، از نام سفهی بودن

خارج شده و منعی در آن وجود ندارد.

افزون بر این، چه بسا گفته شود بنا بر اعتبار مالیت در عوضین در عقد بیع، غرض شخصی عقلایی در صدق عنوان مال، بر عضو بدن کافی است. هر چند که عموم مردم و عرف تمایلی به آن نداشته باشند.

۷-۳. اشکال سوم، مملوکیت انسان با فروش اعضا

لازمه فروش اعضای بدن قبل از قطع و جداسازی از بدن آن است که انسان مملوک دیگری باشد و این خلاف مسلمات فقه است که انسان خود را مملوک دیگری کند، حتی اگر این موضوع درباره برخی از اعضای بدنش باشد. بنابراین، نمی توان آنها را فروخت. به عبارت دیگر، یکی از حقوق متعهد له، عقد بیعی که موضوع آن تعهد به اهدای عضو باشد، آن است که در صورت امتناع متعهد، باید بتواند براساس ماده ۳۶۲ قانون مدنی، الزام وی را از دادگاه بخواهد. در حالیکه حکم کردن به آن بسیار مشکل است؛ زیرا حکم به آن، مملوک غیر بودن اعضای بدن را به دنبال دارد و این صحیح نیست. (درگاهی، ۱۳۹۱)

- جواب اشکال سوم

اگر عضو متصل به بدن انسان مال باشد، به موجب ماده ۷۹۵ و ۸۰۱ از قانون مدنی، انتقال عضو، در قالب عقد هبه، یعنی مجانی یا معوض، قابل توجیه خواهد بود و اگر عضو بدن انسان را مال ندانند، مبادله و دریافت پول در برابر انجام عمل و اقدام به انتقال عضو بدن به دیگری، به موجب ماده ۵۶۱ قانون مدنی، در قالب عقد جعاله قابل توجیه خواهد بود. علاوه بر اینها، دریافت پول می تواند در برابر اذن و اجازه برای استفاده طرف مقابل و یا در قبال اعراض از حق خود نسبت به آن عضو باشد.

۷-۲. فروش اعضای بدن بعد از قطع و جداسازی آن

کسانی که به سلطنت انسان بر اعضای خود معتقدند، همین سلطنت را دلیلی بر قطع عضو می دانند. اگر سلطنتی برای قطع اعضا نباشد، انسان در قطع عضو بدن خود مرتکب حرام شده است. در هر حال، عضو جدا شده از بدن، مال است؛ زیرا عنصر جوهری و سازنده مالیت یک شیء که همان منفعت مقصوده عقلایی است و موجب رغبت و میل عرف به آن می شود، بر اعضای مقطوع صدق می کند. بنابراین، حتی اگر نسبت به اعضای بدن تا زمانی که متصل به بدن اهداکننده است، صدق مالیت مشکل باشد، وقتی به هر دلیلی قطع شود، عنوان مال بر آن صدق می کند.

به نظر می‌رسد در حقوق ایران و با توجه به ماده ۳۴۸ قانون مدنی نیازی به اثبات مالیت برای مبیع در عقد بیع نیست؛ زیرا قانون‌گذار در این ماده، در مقام اعداد موانع عقد بیع از جهت مبیع، به مانع قانونی، عدم مالیت و عدم منفعت عقلایی در عرض مالیت داشتن مبیع اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که اگر چیزی مالیت هم نداشته باشد، ولی دارای منفعت عقلایی باشد، خرید و فروش آن از این نظر مشکلی ندارد. (درگاهی، ۱۳۹۱)

در متن ماده مذکور آمده است: «مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلایی مشروع باشد». چنانکه از قول برخی فقیهان، مالیت در بیع، شرط نیست و تنها از معاملات سفهی نهی شده است. در این ماده نیز قانونگذار در مقام رد معامله سفهی است و با غرض شخصی عقلایی، مبادله از نام سفهی بودن خارج است.

۷-۲-۱. اشکال اول، بطلان بیع میته

بر عضو مقطوع از بدن، عبارت میته صدق می‌کند و خرید و فروش آن، افزون بر حرمت تکلیفی، از نظر وضعی نیز حرام و باطل است. برای بطلان آن، افزون بر اجماع و استناد به آیه آیات قرآن، می‌توان به نصوص خاص استناد کرد که در بین آنها، ثمن میته سحت معرفی شده است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۲۶/۵) این روایات به میته اختصاص دارند، ولی از آنها حرمت فروش اعضای میته نیز استفاده می‌شود. بر اساس ارتکاز و تفاهم عرفی، اخذ عوض در مقابل جسد و میته منع شده است، ولی متصل بودن به جسد در منع آن دخالتی ندارد. افزون بر این، بر اساس برخی روایات، از خرید و فروش عضو جدا شده از حیوان زنده نیز نهی شده است. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷/۹۶) بنابراین، مقتضای اطلاق این روایات و ادله آن است که بین انسان و غیر انسان نیز تفاوتی نیست. در نتیجه، در مقابل عضوی که از انسان جدا شده و در برخی روایات بر آن میته اطلاق شده است؛ (کلینی، ۱۴۰۷، ۳/۲۱۲) نمی‌توان در قالب خرید و فروش عوضی گرفت.

- جواب اشکال اول

دلیل اجماع، در فرض قبول محصل بودن آن و یا حجیت اجماع منقول، نمی‌تواند کاشف از رأی معصوم یا دلیل معتبری باشد؛ زیرا احتمال دارد و حتی اطمینان حاصل است که اجماع مدرکی است. درباره آیه شریفه، به دلیل قرینه سیاق، مراد حرمت خوردن میته است. بنابراین، نهایت چیزی که از آن به دست می‌آید، حرمت فروش میته از نظر خوردن آن است و اطلاق ندارد.

درباره روایات باب باید گفت روایاتی مبنی بر جواز بیع میته نیز وجود دارد. (طوسی، ۱۴۰۷، ۶/۳۷۶) فارغ از بررسی سندی و دلالتی تکتک آنها و طرح ادله مانعین و مجوزین بیع میته و

جمع بندی آن، از کلام برخی فقیهان چنین برمی آید که ادله دال بر حرمت بیع میتنه اطلاق ندارد و مواردی را که منفعت مقصوده عقلایی و البته حلال از آن متصور باشد، شامل نمی شود. هر چند چنین نیست که با ادله دال بر جواز انتفاع منفعت حلال از آن تخصیص خورده است؛ زیرا نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱/۳۳؛ حائری، ۱۴۲۶، ۱/۴۳۲؛ شهیدی، ۱۳۷۵، ۱/۲۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۹/۲۱؛ منتظری، ۱۴۱۵، ۱/۳۵۱).

۲-۲-۷. اشکال دوم، بطلان بیع عین نجس

عضو مقطوع از بدن نجس و خرید و فروش عین نجس باطل است. (ر.ک.، مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۸۹؛ حلی، ۱۴۱۲، ۱۵/۳۴۹؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۸/۳۹)

- جواب اشکال دوم

درباره استناد به نجاست عضو برای عدم جواز بیع آن، همانگونه که برخی فقیهان (توحیدی، ۱۴۱۳، ۱/۱۳۹؛ خمینی، ۱۴۱۵، ۱/۵۶؛ صدر، ۱۴۰۸، ۲/۱۳۷) بیان کرده‌اند، ادله بیانکننده حرمت انتفاع از نجس و حرمت بیع آن، نسبت به جایی که منفعت مقصوده عقلایی و البته حلال از آن متصور باشد، اطلاق ندارند. پس نجاست نمیتواند مستند عدم جواز خرید و فروش عین نجس قرار گیرد و عضو مقطوع از این حیث منعی در جواز بیع ندارد.

۲-۳. نتیجه بحث

بر اعضای بدن، متصل یا مقطوع، عنوان مال صدق می‌کند، در فروش عضو متصل، اشکال مملوکیت مطرح می‌شود و نمیتوان به صحت بیع در آن ملتزم بود، اما در عضو مقطوع، مالیت صدق می‌کند و حتی اگر صدق آن انکار شود، بنابر عدم اعتبار مالیت در عقد بیع که برخی از فقیهان به آن معتقدند، مانعی در تصویر خرید و فروش عضو مقطوع نیست. مالکیت نداشتن انسان بر اعضای خود نیز نمی‌تواند مانع باشد؛ زیرا سلطنت داشتن او بر آنها در صحت بیع کفایت می‌کند، مگر اینکه در اصل سلطنت و سلطه او بر اهدای اعضای بدن، خدشه وارد شود و سلطنت مستفاد از سیره عقلا را مجمل بداند. البته اگر حرمت بیع میتنه مطلق باشد (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۱۵/۳۵۰؛ طباطبایی، ۱۴۲۸، ۱/۶۰) مجالی برای صحت فروش اعضا نخواهد بود.

درباره وجود یا منع قانونی، ممکن است چنین برداشت شود که بین بیع اعضای حیاتی و غیر آن، باید تفکیک قائل شد. بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی، اگر قاضی حکم را در قوانین نیافت، موظف به استناد و رجوع به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر است. در مورد اعضای حیاتی، حکم به عدم جواز شرعی و قانونی است، اما در مورد بیع اعضای غیر حیاتی، با توجه به دارا بودن

شرایط و نبود منع در آن، حکم جواز خرید و فروش اعضای بدن جاری است. باید گفت که با وجود تمامیت سلطنت مستفاد از سیره و عدم اجمال آن، چنانچه قائلین به سلطنت به آن تصریح کردند، چنین نیست که اثبات شود، پس انسان بر اعضای خود سلطنت دارد و هر تصرفی می‌تواند، انجام دهد؛ زیرا با توجه به ادله خاص در شریعت اسلامی مانند وجوب رعایت حجاب مرد و زن، حرمت تن فروشی و مباحثی از جمله اینکه «من بر اعضای خود سلطه دارم پس می‌توانم این کار را انجام دهم» صحیح نبوده و باید گفت که این سلطنت، محدود به رعایت شرع مبین اسلام است.

آنچه از گفتار و نقل کلمات برخی از فقها که قائلین به سلطنت هستند، دریافت می‌شود آن است که در جایی که دلیلی بر محدودیت سلطنت انسان نباشد و از اطلاقات و اصول لفظی فوقانی مطلبی بر تحدید آن یافت نشود، این سلطنت مشروعیت لازم در اعمال ولایت انسان بر اعضای خود را محقق می‌کند.

هنگامی که برخی از فقها (مؤمن، ۱۴۱۵، ص ۱۶۰) در مبحث اهدای عضو در خصوص ادله جواز آن مسئله، به سلطنت انسان بر اعضای بدن خود استدلال کرده و اذن و رضایت اهداکننده عضو به همراه غرضی عقلایی را در جواز آن کافی می‌دانند، نشان دهنده آن است که اصل اولی، سلطنت انسان بر اعضای خویش است و مادامی که دلیلی از شریعت اسلامی بر تحدید و تزییق آن به طور یقینی، یافت نشود، سلطنت او بر اعضا در موارد مشکوک، دلیل بر جواز آن عمل است. برخلاف آن دسته از کسانی که سلطنت را فی الجمله دانسته‌اند، ایشان سلطنت انسان بر اعضای خویش را تنها در اعمال و جاهایی می‌دانند که از خارج، جواز و مشروعیت آن عمل دریافت شود. (درگاهی، ۱۳۹۱)

۷-۳. فروش اعضا برای پیوند به دیگری بعد از زمان حیات

بنابر نظریه سلطنت انسان بر اعضای خود و عدم اجمال آن، این سلطنت حتی بعد از مرگ نیز جاری است و فرد می‌تواند درباره آن، برای مثال در قالب وصیتنامه، تصمیم‌گیری کند و هیچ یک از اولیای میت، حقی بر بدن او ندارند و مرده او مانند زنده‌اش احترام دارد. (رک.، احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۵۸/۶؛ مالک بن انس، بی‌تا، ۲۳۸/۱؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۳۴۸/۷؛ صدوق، ۱۴۱۳، ۱۵۸/۴) به عبارت دیگر، حتی اولیای او حق ندارند برای به دست آوردن مال، به انتقال اعضای وی اقدام کنند. چنانکه انتقال مجانی نیز برای آنها جایز نیست. ممکن است گفته شود ادله‌ای که بر اعمال ولایت بستگان او دلالت دارند (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۷۱۲/۲) اجازه چنین افعالی را می‌دهد، اما روشن است که ادله بیش از این دلالت ندارند که بر بعضی از بستگان، ولی اطلاق می‌شود. برای این

اطلاق نیز همین قدر کفایت می‌کند که بعضی از امور مؤمن مانند تجهیز مقدمات کفن و دفن و قصاص برای او اثبات شود، یعنی هیچ کدام از ادله اطلاق ندارند تا با استناد به آنها بتوان اموری غیر از این را نیز برای او اثبات کرد.

۷-۳-۱. اشکال بر سلطنت میت پس از مرگ بر انتقال اعضای خویش

چه بسا اشکال شود که میت بر انتقال اعضای خود در قالب عقد بیع بعد از مرگ سلطنتی ندارد تا بتواند وصیت کند آنها را بفروشد. به عبارت دیگر، سلطه او بر اعضای بدن، همچون حق ولایه یا حق ابوه، از جمله حقوقی است که با مرگ پایان می‌یابد و همانطور که نمیتوان نسبت به بعد از مرگ بر مولی علیه ولایت داشت و وصیت والیانه کرد، بر انتقال اعضای بدن، در برابر دریافت مال و عقد بیع بعد از مرگ نیز، نمیتوان سلطنت کرده و به فروش آنها وصیت کرد. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۷۱۲/۲)

- جواب اشکال

در فرض تمامیت دلالت روایات تفویض امور مؤمن به خودش (حرعاملی، ۱۴۱۹، ۴۲۴/۱۱) بر تأیید سیره عقلایی مبنی بر سلطنت انسان بر اعضای خویش باید گفت آنچه از این روایات به دست می‌آید، عنوان حق نیست، بلکه امره است و منظور از آن، هر چیزی است که به انسان مربوط می‌شود. به همین دلیل، تطبیق این عنوان، متوقف بر احراز عنوان حق نیست، بلکه صرف احراز ارتباط، چیزی به انسان در صدق عنوان مندرج در اخبار کافی است و می‌توان حکم کرد که به وی تفویض شده است. بنابراین، وصیت به اهدای عضو، از امور انسان بوده و به او تفویض شده است.

بنابراین، هر چیزی که نتیجه‌اش به انسان بازگردد، ولی شرع از نقل آن ممانعت کند، اعم از اینکه از موارد حکم شرعی یا از حقوق غیرقابل انتقال باشد، اختصاص به همان مورد دارد. بر این اساس، در مواردی که تخصیص به اثبات نرسد، چون از باب شک در تخصیص زاید است، به عموم رجوع می‌شود. به عبارت دیگر، عنوان حقوق غیرقابل انتقال یا امور غیرقابل انتقال، تنها یک عنوان انتزاعی است که عقل آن را در موارد مربوط، از حکم شرع به عدم قبول انتقال انتزاع می‌کند. بنابراین، این عناوین انتزاعی برای مخصصی نیست که محکوم به خروج است، بلکه آنچه که خارج از این عموم شمرده می‌شود، مخصوص همان موارد با عناوین مربوط به آن است. پس هرگاه در خروج مورد دیگری شک وجود داشته باشد، بر اساس شک در تخصیص، زاید خواهد بود که باید برای رفع آن به این عموم مراجعه کرد. چنین شکی، شک در صدق عنوان مخصص نیست تا مراجعه به عموم در مورد آن، از باب تمسک به عموم، در شبهه مصداقیه

مخصص باشد. (درگاهی، ۱۳۹۱)

پس سلطنت انسان نسبت به اعضای خویش، به گونه‌ای است که می‌تواند حتی بعد از مرگ نیز نسبت به انتقال آنها در قبال عوض، برای نمونه در ضمن عقد بیع، وصیت کند. البته باید توجه داشت که همه مطلب، بر مبنای عدم اجمال سلطنت مستفاد از سیره عقلا و اطلاق روایات تفویض امور است، وگرنه چنانچه سلطنت انسان بر اعضای خود شامل مباحث اهدای عضو نباشد، بی شک نسبت به بعد از مرگ نیز سلطنت نخواهد داشت. (درگاهی، ۱۳۹۱)

۸. نتیجه‌گیری

بنابر قول به سلطنت و مبنای کفایت سلطه بر مبیع و یا بر مبنای ملکیت انسان بر اعضای خود و با قبول مملوک بودن مبیع در عقد بیع و مالیت داشتن اعضای بدن، فروش اعضا از این حیث مانعی ندارد، ولی در فروش اعضای متصل به بدن، مملوکیت اعضای به غیر لازم می‌آید و از این نظر، فروش آن مشکل است، اما درباره فروش عضو مقطوع، در مالیت داشتن آن شکی نیست. اگر در مالیت آن تردید شده و یا انکار شود، چنانچه بیع با غرض شخصی عقلایی صورت گیرد، بر مبنای کفایت آن در بیع، فروش آن مانعی ندارد و ادله مربوط به حرمت بیع میت به غیر موارد منفعت عقلایی حلال انصراف دارد.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵). *عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*. قم: دار سیدالشهداء للنشر.
۲. ابن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی (۱۴۱۹). *مسند احمد بن حنبل*. بیروت: عالم الکتاب.
۳. ابن عباد، صاحب اسماعیل (۱۴۱۴). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتاب.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دارصادر.
۵. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳). *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازدهان*. قم: انتشارات اسلامی.
۶. اصغری آق مشهدی، فخرالدین، و کاظمی افشار، هاجر (۱۳۸۸). *نحوه ارتباط انسان با اعضای بدن خود از دیدگاه فقه و حقوق*. مطالعات فقه و حقوق اسلامی. ۱. ۳۳ تا ۴۴
۷. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸). *حاشیه کتاب المکاسب*. قم: انوارالهدی.
۸. امامی، سیدحسن (۱۳۷۰). *حقوق مدنی*. تهران: اسلامیه.
۹. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵). *کتاب المکاسب*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۰. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (۱۴۰۶). *حاشیه المکاسب*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. البار، محمدعلی (۱۹۹۴). *الموقف الفقهی والاخلاقی من قضیه زرع الاعضاء*. دمشق: دارالشامیه.
۱۲. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۰). *حقوق مدنی*. تهران: گنج دانش.
۱۳. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (۱۹۹۳). *السنن الکبری*. بیروت: موقع جامع الحدیث.
۱۴. توحیدی، محمدعلی (۱۴۱۸). *مصباح الفقاهه*. قم: مکتبه الداوری.

۱۵. توکلی، سعید (۱۳۸۲). *الترقیع وزرع الاعضاء فی الفقه الاسلامی*. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۱). *محشی قانون مدنی*. تهران: گنج دانش.
۱۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۱). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *حق و تکلیف در اسلام*. قم: مرکز نشر اسراء.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰). *تاج اللغة و صحاح العربیه*. بی جا: دارالعلم للملایین.
۲۰. حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم (۱۴۲۶). *شرح العروه الوثقی*. قم: انتشارات اسلامی.
۲۱. حسینی خامنه‌ای، سید علی بن جواد (۱۴۲۴). *اجوبه الاستفتائات*. قم: دفتر معظم له.
۲۲. حسینی روحانی، محمدصادق (۲۰۰۴). *المسائل المستحدثه*. بی جا: دارالفکر.
۲۳. حسینی شیرازی، سید صادق (۱۴۲۸). *الف مسأله فی بلاد العرب*. بیروت: دارالعلوم.
۲۴. حلی (علامه)، حسن بن یوسف مطهر (۱۴۱۲). *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۲۵. حلی (علامه)، حسن بن یوسف مطهر (۱۴۱۴). *تذکره الفقهاء*. قم: مؤسسه آل البيت.
۲۶. حلی (علامه)، حسن بن یوسف مطهر (۱۴۱۹). *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۲۷. خلیل جر (۱۳۸۰). *فرهنگ لاروس*. تهران: امیرکبیر.
۲۸. درگاهی، مهدی (۱۳۹۱). *واکوی اثر سلطنت انسان بر اعضای بدن خود در خرید و فروش عضو*. معرفت حقوق (۳)، ۱۱۱-۱۳۰.
۲۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). *لغتنامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران با همکاری نشر روضه.
۳۰. روحانی، سید محمد صادق (۱۴۱۴). *المسائل المستحدثه*. قم: دارالکتاب.
۳۱. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳). *مذهب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*. قم: مؤسسه المنار.
۳۲. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷). *الدروس الشرعیه فی الفقه الامامیه*. قم: انتشارات اسلامی.
۳۳. شهیدی، مهدی (۱۳۸۰). *تشکیل قراردادها و تعهدات*. تهران: مجد.
۳۴. شهیدی، میرزا فتاح (۱۳۷۵). *هدایه الطالب الی اسرار المكاسب*. تبریز: چاپخانه اطلاعات.
۳۵. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۱۷). *جامع الاحکام*. قم: انتشارات حضرت معصومه علیه السلام.
۳۶. صناعی، یوسف (۱۳۸۳). *استفتائات پزشکی*. بیجا: میثم تمار.
۳۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۸). *بحوث فی شرح العروه الوثقی*. قم: مجمع الشهدا آیت الله الصدر العالمی.
۳۸. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۳). *من لایحضره الفقیه*. قم: انتشارات اسلامی.
۳۹. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴). *عیون اخبار الرضا علیه السلام*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۰. صفایی، سیدحسین (۱۳۸۳). *اموال و اشخاص*. تهران: میزان.
۴۱. طباطبایی حکیم، سید محمدسعید (۱۴۲۲). *مرشد المغترب*. توجیهات و فتاوی. نجف اشرف: دفتر آیت الله حکیم.
۴۲. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱). *حاشیه مکاسب*. قم: اسماعیلیان.
۴۳. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۸). *العروه الوثقی مع التعليقات*. قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.
۴۴. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۶). *تفسیر المیزان*. بی جا: اسلامیه.
۴۵. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶). *مجمع البحرین*. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۴۶. عاملی، محمدبن حسن بن علی (۱۴۰۹). *وسایل الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۴۷. العوضی، عبدالرحمن عبدالله؛ رجایی الجندی، احمد (۱۹۹۴). *رویه الاسلامیه لزراعه الاعضاء البشریه*. کویت: مطبوعات الاسلامیه للعلوم الطبیبه.
۴۸. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۵). *جامع المسائل*. قم: امیرقلم.
۴۹. فتاحی معصوم، سیدحسین (۱۳۸۰). *مجموعه مقالات و گفتارهای سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی*. مشهد: دانشگاه علوم پزشکی مشهد.
۵۰. الفتلاوی، صاحب عبید (۱۹۹۷). *التشریفات الصحیحه*. عمان: دارالشفاقه للنشر و التوزیع.
۵۱. فراهیدی، خلیل (۱۴۰۹). *العین*. تهران: دارالهجره.
۵۲. فیومی، احمدبن محمد مقری (بی تا). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*. قم: دارالرضی.
۵۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). *اموال و مالکیت*. تهران: میزان.
۵۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲). *الزام‌های خارج از قرارداد (ضمان قهری)*. تهران: دانشگاه تهران.

۵۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵۶. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۶۹۹). مقالات حقوقی. تهران: دانشگاه تهران.
۵۷. گرمابدشتی، علیرضا (۱۳۸۴). احکام و استفتائات پزشکی مطابق با فتاوی آیت الله بهجت. بی جا: مشهور.
۵۸. مالک بن انس (بیتا). الموطأ. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۹. مجله مجمع الفقه الاسلامی (۱۴۰۸). بی جا: منظمه المؤتمر الاسلامی. دوره الرابعه.
۶۰. محسنی قندهاری، محمدآصف (۱۳۷۴). الفقه و مسائل طبیه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). فلسفه اخلاق. تهران: صدرا.
۶۲. مطهری، مرتضی (بی تا). نظری به نظام اقتصادی اسلام. تهران: صدرا.
۶۳. مظفر، محمدرضا (بی تا). حاشیه علی مکاسب. قم: حبیب.
۶۴. معلوف، لوییس (۱۳۷۷). المنجد. قم: صبا.
۶۵. معین، محمد (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
۶۶. مفید، محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۲). المقنعه. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۶۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲). بحوث فقهیه هامه. قم: مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۶۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲). رساله توضیح المسائل. قم: مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۶۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۹۹). احکام پزشکی. قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.
۷۰. منتظری نجف آبادی (۱۴۰۹). کتاب الزکاه. قم: مرکز جهانی مطالعات اسلامی.
۷۱. منتظری نجف آبادی، حسین علی (۱۴۱۵). دراسات فی مکاسب المحرمه. قم: تفکر.
۷۲. موسوی بجنوردی، و کاظمی افشاری (۱۳۸۷). معامله اعضای بدن در حقوق ایران با رویکردی به نظرات فقهی امام خمینی. پژوهشنامه متین. ۳۸. ۳۷ تا ۶۰.
۷۳. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۰). کتاب البیع. قم: اسماعیلیان.
۷۴. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵). مکاسب المحرمه. قم: نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۷۵. مؤمن، محمد (۱۴۱۵). الكلمات السدیده فی مسائل الجدیده. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۷۶. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۳). جامع الشتات فی اجوبه السؤالات. تهران: کیهان.
۷۷. نایینی، محمد حسین (۱۴۱۳). مکاسب و البیع. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۸. نجفی، محمد حسن (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷۹. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۸۰. هادوی، محمد مهدی (۱۴۱۸). بیع اعضاء الانسان و هبتها. بی جا: فکر الاسلامی.
۸۱. همدانی، آقا رضا (۱۴۱۶). مصباح الفقیه. قم: مؤسسه الجعفریه لاحیاء التراث و مؤسسه النشر.